

چون بنیزان خود روند ملازمان ایشان را بنظر خسته اند فرزند ارجمند در آورد و آن فرزند خلاق کریم که
 پیرش ابواب ابد و اوست بدیشان معاش نمود و بهر یک از ایشان جدا جدا سرو پای و اسپ و اسب و اسب
 سس بدیدانسان زیاد و از سه تومان نباشد و در روز و تقویر پارچه ایشیمی از مخمل اطلس و کهنواب
 رنگی و زیاده و زیننه شامی و غیره که بجایت لطیف باشد و بی صد تومان زر نقد درسی کیسه قاش
 مذکور گشت. بایشه گری بهر نقری سه تومان تبریزی که ششصد شاهی باشد بدید و سه روز در سه
 نیایان زهرا بکام بسیار میفرموده باشند و درین سه روز چهار باغ شهر که منزلان و شاهانه است با
 سنجیایان که در باغ عیدگاه است بفرمانند که حترقه اصناف چهار طاق بندی و آئین شیرین که بندند
 بهر چند شاهی که از امرای مذکور اشتریک سازند تا به تعصب یکدیگر بر عنف و شیرین کاری گردانند
 بعل آید و چون باد شاه آن مزد بوم را بقدم فوخته مشرف ساخته اول شهری که آن نوبت ششم
 عالمیان بود و خود آنرا معزز خواهند ساخت آن بلده معموره خواهند بودی باید که بنظر کمیسیون
 ایشان از مردم خوش طبع و شیرین گو که در شهر هستند و آورد که باعث سرور باشد و در روز ششم
 درین که از چهار طاق و خیابان شهر و صفا و اون چهار باغ فراغ خاطر وی نموده باشند چنانچه
 در شهر و محلات و حدود و مواضع نزدیک شهر مقرر و ارد که چار نمایند که تمامی مرده زن صبر و در چهار
 در خیابان حاضر گردند و در هر دوکان و بازاری که آئین بسته قالی و پلاس انداخته باشند عورات
 و یکبار بنشینند و چنانکه قاعده آن شهر است عورات با آئیده و رفته در مقام شیرین کاری شیرین گاه
 در آئیده و از هر محله کوچه صاحبان لعو بیرون می آمده باشد و در بلاد عالم مثل آن نباشد و گاه
 آن مردم را استقبال فرماید بعد از آن پادشاه را بعزت و ادب گوید که بای دولت در کاب
 سعادت نهاده سوار شوند و فرزند در پهلوی آنحضرت چنانکه سر و گردن اسپ ایشان پیشین
 بر آید و آن ایالت خود از عقب ایشان نزدیک نزدیک میرفته باشد که از عمارت منزه
 و بیاتین هر چه پرسند جواب دانسته و سنجیده عرض نماید چون بسعادت بشهر در آئید و چنانچه
 از اسپ فرماید در آن محله که در بیگانه مسکن نواب بجا یون مادران بلده طیبه جت بودن و خوا

باغ تراغان و باغ سفید و در بر گل زمین صحبه ای داشتند و در تهرین ایام زیارت او بیای و نظام
 نمودند پیر هرات خواب عبد القدر انصاری مجلس سه روز و در هر روز بیعت در پیش او نمودند
 شینیدار هجرت فیض منقبت او ستانید می گشتند و همچنین نقیله شعر او را با بیعت و انجمن
 در تهر هواره در مجلس هشت آیین فرام آمدند از انوارات و اراکت تخریرت به بیعتی و انسید به کافی
 در بودند و بعد از نوروز از راه جام بیعت شینیدار هجرت و انجمن او را در روز نهار با کتا
 نام سیستان که به و ام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود و در انجا بسیار بسیار بود و در انجا
 فست و پنجم و یکم این سال بحکم رسید هزیارت مرقه منور حضرت زهرا ان هجرت و در روز نهار
 چون نزدیک شهر نزول اجلال واقع شد شاه قلی سلطان استخوان حکومت آن ملک و اوست نشین
 سعادت و اکابر و اهالی بدولت استقبال شرف گردیدند و پانزدهم در تهر هواره و بیعت شینیدار
 رسید هزیارت روضه رضویه علیه التحیه و التلاذ فی انزگشت چند روز در حوالی آن بقعه مبارکه اقامت
 نموده متوجه نیشاپور شدند شمس الدین سلطان که حکومت آنجا بود به غرض بود با اهالی و موالف
 استقبال مده انواع خدمات بقدر میرسانیدند و التماس ضیافت نمودند و خود را با بان سعادت
 سر بلند گردانید و از مردم صحیح القول باسماغ افتاده که در روز ضیافت از حلقه اطعمه هزار کاسه
 مایه چای حاضر ساخته بود آنحضرت از روی استبعاد و غرابت استفسار فرمودند که در یک روز این همه
 شای چون سامان شد او بعرض رسانید که درین شهر از اقربا و خویشان بنده هزار ثمانه پیش است
 هر کدام را یک کاسه آتش نموده آورده اند بمجلس سیرکان شیراز و فرموده اند آنجا به بنزدار و از سبزه دار
 به اسغان رسیدند از دامنغان به بسطام و از آنجا بهستان منزل بمنزل و شهر شبر حکام و اکابر آنجا
 است ملازمت شتافته در لوازم معانی و اداب خدمتگاری اهتمام بجای می آوردند و هواره
 با اسلات و مکانات مبنی بر انهار شوق و خاطر جمعی می رسیدند و از انجمن اطعمه
 خیره بودند و می داشتند چون دارالملک رمی تخیم سر اوقات عزت گردید حضرت شاه بعزم
 خیالات از قزوین بجانب سلطانیه کوچ نمودند حضرت جنت آشیانی در قزوین کربای تخت شاه

و جبهه هرات شدند درین راه اکثری از اعیان و مشایخ خراسان با استقبال شتافته بصدور
 بیان در گاه او را که سعادت و ملازمت می نمودند و از اکثر قصبات مانند جام و رشت و
 سیدنی اسفندیار و مردم هرات حیدر آمده انتظار مقدم عالی داشتند و چون محمدخان از خبر وصول
 نامب اقبال بنیوادی زیارت گاه اطلاع یافت با اخیان امثال او لیس سلطان شاه قلی سلطان
 یار بایزید سلطان و کجا بزرگانند میر قرضی محمد و میر حسین که یلبائی و سایر اهل و موالی بشرف
 استقبال شتافته در میران بالاد که سیر گاه مقرر هرات است بگذر کاب بوس منتظر گشتند و محمدخان
 بجانب شاه و دعای شوقی آینه رسانیدند مقرر شد و بود که از پیل مالان تا باغ جهان آرا راهها
 چهاروب کشیده بزرگان و طرفای شهر از هر دو طرف بایستند چون رایات بادشاهی بمنزل
 قرار رسید سلطان نجیب میرزا با استقبال همه آداب اعزاز و احترام ظاهر ساخت و باین که ماهود
 دو ملازمت نمود از زیارت گاه تا پیل مالان و از آنجا تا باغ جهان آرا که سه چهار فرسخ فاصله است
 رود شهر و قصبات تمام و گشت و گوهران فرود گرفته تماشای بوی غره و قیود و نه نصیب و پنجاه در باغ جهان
 زول فیض ورود اتفاق افتاد و محمدخان جشن عالی ترتیب داده پیشوای لائق گذرانید و در مجلس
 اول حافظ صاحب رفاق که جو نندی عدیل و نظیر بود در مقام سیر گاه غزل امیر شاهی را خواند و
 سخت مناسب و موثر افتاد مطلعش نیست

| | |
|---|-------------------------------------|
| ببارک منزلی کاغذی را هجرتین شاه | همایون کشوری کان عرصه اشک چنین شاه |
| و چون باین بیت رسید بیست که | |
| برنج و راحت گیتی منجان ل مشهورم | که این جهان گاری چنان گاری چنین شاه |
| حضرت جنت آشنیالی رقتنا فرمودند و اثر تمام ظاهر شد و انعامهای پادشاهانه در دامن اسب در ریختند و چون هری سیر گاه ای او بجاییت خوش آمده بود و جشن نوروز نزدیک رسیده بود در آنجا توقف افتاد و هر گاه آنحضرت بسیر سواری میفرمودند محمدخان ملازم بوده لوازم خود تبعه میرسانید و زرها شمار سیر گاه تماشای کاو در گاه تشریف می فرمودند و گاه به باغ جهان | |

نوک که در کار باشد سرانجام نوره خواهد شد و اگر در این وقت
 خواهد بود ازین قسم مقدمات در خاطر خوبی آنحضرت بسیار در دنیا
 داشته حضرت شاه هر روز خود به کار و رسیدگی بسیار
 عرض تحمل افراط تمام بکاری بروند و از اسپان خزان در شش ماه
 بیشتر آن نره بایر با پوششهای فاخره و چندین کت شمشیر و کت
 پوششهای کتیش و عفا و در لباسهای فاخره زلف و تاج
 عالی و فرشهای لایق و سایر اسباب سلطنت در پیشرو سرور
 سعادت بر او رخور حالت از آنقدر مجلس رعایتها نرود و در حضرت
 جنبت آشیانی طرح شکار تم غم افکنده در زمین منزه جوکس با
 چغتالی چونها قیوم نزد درین روز بچلکدوی تیر اندازی بیرون
 بقب سلطان میرزا شد در آخر مجلس شاه طها سپ طیه او از
 در چند میرزا امرا و کبکوک قرار یافته بود با طومار اسباب کار
 اسامی اعرای شاهی که کبکوک مقرر شده بودند بدین تفصیل
 شاه پهلوان قاجار میرزا شاه قلی سلطان افشار حاکم کرمان
 افشار حاکم فرج یار علی سلطان نکلو سلطان علی افشار سلطان
 میرزا اتغالی سلطان محمد خدابنده سلطان حسین قلی شامور
 ولد دیو سلطان آقن میرزا اولد دیو سلطان حیدر سلطان شیپانی
 تصدو میرزا اخته بیگی ولد زین الدین سلطان شامور محمدی
 میرزا انبده جهان شاه میرزا میثم مشهور شاه
 استخوانی سلطان چلاق جوهر محمد خان ابو الفتح سلطان افشار
 حاکم سلطان احمد سلطان الاشغالی استخوانی دلی سلطان ولد
 و ذوالفقار سس محمدی بیگی قاجار و سید محمدی خاندان
 بیگانیان شایسته زمین آمین است بدو مرتبه سوم

مردان فرمود اکابر و اولی آنجا بشرف استقبال متافت سعادته ملازمت در یافتند و آنحضرت
 در آن زمان می خواهم به بدلتنی که کلانتر آن شهر بود و او اهل شاه در آن منزل می بودند فرمودند
 و برام خان بر پیش شاه فرستادند شاه قریب بمقصد رسید بود که بریم خان بکلازمت مستعد گشته
 از همان منزل بخصت عاودت یافتند و آنحضرت از تزوین کوچ فرموده بساط این تشریف بردند
 و حضرت شاه بیان ابهر در سلطانی تشریف داشتند و چون موکب عالی بدان حوالی رسید اول
 اکابر امر باین طبقه سعادت استقبال فائز گردیدند بعد از آن بهرام میرزا و معصوم میرزا برادران گرامی شاه
 تشریف آوردند در جماعتی لادله نمودند و پنجاه و یک شاه خود استقبال فرموده شرایط محبت انجمن
 و ضوابط اعزاز و احترام تقدیم نمایند و بانواع مهربانی و پریش در خاطر جوی میفرمودند در عمارت
 بغایت عالی که مدت مدید معتوران سخنکار و نقاشان نادر کار و آنجا کار کرده بودند بزم چینی آهسته
 مجلس پادشاهانه داشتند میرزا قاسم گونا بادی در کتاب شنوی خود که بنام شاه در سلسله نظم کشیده
 بشده به نام موسوم ساخته در باب ملاقات این دو شهر یار چنین گفته است

| | |
|--|---|
| <p>ووصا حیران در یکی بزم گاه و نور چشم اقبال را دو کوکب کز ایشان فلک است زین دو چشم جسمانی بهم بهمنان دو سعادت فلک را یکی برج جا</p> | <p>قران کرده با هم جو خورشید و ماه دو عید همایون سه و سال را بهم در یکی عرصه چون ز قیدین بهم چون دو ابرو تو واضح کنان دو والا گف بر ایکی درج جا</p> |
|--|---|

شاه فرمودند حضرت گیتی ستانی فرودس مکانی را که فتح هندوستانی میسر شد بی نیروی شمشیر هراکت
 شما بود درین ولایت هم زخمی که کسب سر نوشت نصیب از تاسا عدلی برادران مل اخلاص و
 ناحق شناس بود در عالم اسباب موافقت برادران بغایت مهم است آری باتفاق جهان
 گرفت اکنون ما را برادر خود تصور فرموده معروضین دانند که منت بر جان داشته آنچه شکر الهی
 و لوازم مراعات بوده باشد بر وجه دلخواه صورت خواهد بست و سوابق حقوق را منظور دانست

همگیل میرزا بن شاه طهماسب بجایز قوت پسر مرشد قزوین را که در روزهای اول
 شمس الثانیین و قسما مائه و فاخته یافت بعد از او در سال ۱۰۲۰ هجری قمری
 ارکان دولت در سنه مذکور بر تخت نشست چون در این زمان در غایت
 کالامی شده بود و فخر القسا بگیم و خرد و اندک زدن و جهان نخست بود و بنا بر این
 بطریق و بوجود امور سلطنت را در پیش گرفت ملوانت و کربانان را تسلیت میگردد
 بیکم ز گشتند و حمزه میرزا را در سن ۱۰۲۰ هجری قمری بوکالتت و پرورش و
 صنفرین بعبط و در بط تمام بامر سلطنت پرداخته بعضی اشعار و آنگاه سپهری کرد
 می بود و شبی بخبر کار میرزا تمام کرد چون جناس میرزا در هر استی
 بر شد قلیخان بسعادت الملکی سرافرازی یافته بود درین وقت که حمزه میرزا
 تمامی راه یافت مرشد قلیخان جناس میرزا ملقب بشاه جناس کرده با
 ام سلطنت گردید امر اطوعا و کرد آمد ملازمت شاه جناس کرد و شاه سلطان محمد
 روانه در یافت شاه جناس گردید و شاه جناس بی نسبت فرزندی کرد و در
 ملازمت کرد و پدر بزرگوار را بجای تمام نگاه داشت و خود ملک را بی
 را بر تخت جلوس میداد و خود چوب در دست گرفته خدمت می نمود و در جمیع
 کرده و اکثر ولایت اطراف سخن کرده با سلاطین و ولایتها و در غالب آنها و
 خراسان و غیره که در فتوای تصرف بگانه در آمده بود استراحت نمود و بعضی
 محروم گشتند و سوائی مملکت دیگر نیز تسخیر کرده بسیاری از فتوحات
 طریق تعصب مذکور گذاشت و با طبقات انام هم صلح و عدالت پیش گرفت
 مردم از هر اقسام رفته و در ولایت او جمع شدند و در تمام در سلطنت او
 آمده از طرفین روابط گرم شد آخر بر سر قندار بنگار محبت سپهری شد و بعد
 سال تقیاشافت و شاه جناس تجرد خطبه و سکه بنام خود نمود و در ولایت

چهره پاک
 از بیعت سار

در آن زیارت که آخرین منزل بیلاق سمرق است شکر قمر غم فرمودند و در مقام میانه که بطایف است و در
مشهور اتفاق است شاه تاجاه بمنزل حضرت باو شاه بطریق مشایعت قشربین آورده و در داغ
کردند حضرت بنت اشیانی بقصد سپرد زیارت اماکن متبرکه که متوجه تبریز و اردبیل شده بود و در حین
حضرت مریم مکانی را با سائر ملازمان بجانب قندهار روان فرمودند و حاجی محمد خان را بخداست مردم
مقرر داشته سرداران مردم کردند و در از ده هزار سوار کوهی را بجهت سامان و تهیه سفر حضرت
فرمودند و مقرر شد که چون از باب اقبال بآب رسیدند شاهزاده مراد میرزا با لشکر آمده همراه شوند و چون
موکب بجوالی تبریز رسید حکام و اکیلا بر آنجا آمدند که میرزا میران شاه بسته اند با استقبال آمده و عزت بسیار
در یافتند بیدار میرزا تبریز بصوب اردبیل عطف عثمان نمودند و از آنجا بخلیج و از خلیج بطارم و از طارم
بحر سیل رسیدند و در سبزوار بار و وی بیخاطی گشتند چون موکب به آنجا رسیدند مقصد رسید بحضرت
جمع شدن اشک شاهی روزی چند توقف فرمودند درین حد و دشمنانزاده و امرای شاهی بان حضرت
پوستند امر از آنجا و رود اقبال اتفاق افتاد و از سلاطین جنگیزیه که بدالت خرد خرده دان برینمندی
بخت بدرگاه خاک استباه شاه جنت مکان شاه طهماسب صفوی انار افتد برانه آمدند اول بن محمد خان
الوس خان و علی سلطان برادر دست که از اولاد شیبان خان بن جوچی خان بن جنگیز خان بود که در دست
کامش و از بیعت تسبیح روی ارادت باستان گردون مناصب آورده او لکامی نس او ایپورد و توابع آن
بدین محمد خان اختصاص یافت همیشه بتوجهات شاهانه او و برادرش در ولایت مذکور و آنحد و تکون استقلال
یاخته رفتند و علی سلطان بتماست او کج مستولی شد و دیگر یونس خان والی خوارزم و پهلوان علی سلطان
برادر دست که بعد از انهم از دست محمد خان با برادرش التجا بیایه سریرا علی آورده در دستد اربع
و ستین تسبیح در در سلطنت قزوین آمد و بشرف کوشش همایون مشرف شده آمدن حواری
بیایخ شد و از سلاطین و م سلطان بایزید بن سلطان سلیمان و بان فرمایم بعد از آنکه با امر او
پدرش و سلطان سلیم برادرش که ولی عهد سلطان سلیم بود بخار بنموده بعد مغلوب و منزیم گشتند
بپسند خود و در پزار کس در کرباس گردون اسرار حضرت شدند چنانچه سابقا کرافت در مرآت الاسرار گفته

ان ترهست آباد را رقم نهاد که مدوح بود و صاحب نردوان عالمی نیز است نوشت سال حواش
 زمان تو است دوران پر مرگی یافته کاشمیر حوال ساکنان آنجا را رسیده بود بی جا است
 شده بود از تپسایم و اقبال و نسیم عنایت و در اجلاز در ایام گوهر شمال جبه و نهال آن حضرت
 طراوت تازه و ترهست بی اندازه یافته نصرت و جوی از سر برکت استر خا بخت بد مقرران را
 بور و موکب بود در شک در از راه و گردانید عاوی مخدول اعقاب است از غنای بخش همیشه
 دولت اید پیوند آن حضرت بودند از نامرید که همان سرز را صادر گشته است آن حضرت به نارت ملک
 و آنوقتین الد عالیشان بی مناسی و منازش بر سدر نردوانی از در تخت غیر از تپتی آباد اجلاز
 عالی مکان تکبیر زده جمیع طوائف تزلزلت که سرگردانان با در حیرت بی راه انجایی بودند و جو گوهری
 آن حضرت را گزین بدتیه از هدایای آسمانی و بهترین غلیظه از عطایای یزدانی دانسته از بیمنت فدوم
 فرخنده از روش آنها ریشاقت و خوری فطوره آورده خانای بشارت و بهر کجا وی بر خاک کیمان
 ملکیتیان افتاد فراز منابر و وجوه و نایر با سوه و لقب جمالیوش آراشین یافته بیست سلطنت و بادشاهی
 و آواز که خلافت و شاهنشاهی آن برگزیده آنگی در اقطاع استهاریاقت خلایق از اطراف جوانب
 روی راوت بدگاه کیوان شنبه پیش و در پیشش شمارا شمار می نمود و زبان آکا زده نام بهیقال گویا بود و بسیار

| | |
|---------------------------|-------------------------------|
| شهبانک دولت یکلام تو باد | فلک پیرو تخت رام تو باد |
| سپارک بود بر تو تاج شهبان | کر بهتست زینده تخت کیمان |
| بود از بنمایاست پروردگار | قضا با تو رام و فلک با تو یار |

تا پنج جلوس نیست مانوس آن حضرت راسته این عراق خلل اند یافته بدین طریق در رشته نظم کشیده اند نظم

| | |
|------------------------|------------------------------|
| شده بر سینه شهبان | چون جلوس آن شد جایون گاه |
| بود چون سایه خدای جهان | سایه افکنده بر عباد و اند |
| آن تاریخ را طلب می کرد | لا تقنی بانک زد و کر ظل الله |

و اشهر تبرع عباس بهادر خان نیز تا پنج جلوس جایون از الهامات غیبی و اشارات لایبی است

تاریخ این جلوس نامی اوست در سنه یک هزار و سی و هشت هجری وفات یافت پس از رحلت وصیت کرده بود که بعد از وقوع قضیه ناگزیر چهار تا بوت سازند یکی را بدین طریقه و یکی را تحت اشرف و یکی را به شهر مقدس و یکی بار وکیل رسانند چون با سلاطین اطراف جنگهای بسیار کرده بود اگر احوالاً مخالف بر ملک من دست بیاید اگر مراد در منظمه باشد دست بی ادبی دراز نتواند نمود تا امروز سلطنت ملک ایران در تصرف اولاد اعلیٰ نژادان بادشاه بزرگوار است چنانچه در اکثر کتب تواریخ ذکر افتاده است و الحال که سنه یک هزار و پنجاه و پنج هجری است حضرت شاه صفی بن شاه عباس بن شاه سلطان محمد بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل کلان در ملک عراق و خراسان سلطنت می کند و می گوید که در امر عدالت بمنزل اجداد خود سلوک می دارد و انتهی کلامه تفصیل اجمال و تبیین این مقال در بیست و یکم از تاریخ عالم آرای عباسی منقول میگردد می گوید خدیو جهان قهرمانان شاهنشاهی قضا و قدرت قدر تو امان خسرو گامگار کاجش کامران عنوان صحیفه خلافت آرای ایش الیوان سعادت و کشور کشائی زینت و سریر سروری آرا آینده بکیم عدل گستری فرمانروای خرد و دانش یگانه گوهر دریای آفرینش سلطان چار باش دولت و کامگاری زمینده اورنگ نصفت و بختیاری می ختم نمی آخر الزمان علامه با اخلاص حضرت شاه مردان که از وفور عقیدت و پاک اعتقاد خود را کلب آستان ملائک شیان آنحضرت میداند

| | |
|----------------------|-----------------------|
| درة التاج تارک قبائل | شاه بیت قصیده اجمال |
| فخر آل نبی شیخ اساس | خسرو عهد شاه دین عباس |

اعلیٰ قدر تعالی لو او دولت و خلافت که ذات کامل صفاتش شیوه ستوده عدل و احسان موصول و باطن فیض و موطنش بدین کریمه منظور و مجبول است لاجرم از دیوان رفیع الارکان و ملک و مملکت و پختار توفیق سلطنت و بادشاهی فی سده الممالک ایران که خلاصه ربع مسکون و بهترین خرد و خرد از زمره شاهزادگان این دوران صفت نشان بنام نامی آن خسرو عالیقدر بطن بکایان و وزیرت یافته منشور این سوویت مظهر با سر سامی آن سلطان سلاطین نشان تو شیخ بزرگ برفته بعد از آنکه

ابو سنجان میر قلیا کو کلتاش حاکم ہرات را بسیاست رسانیدہ با کپرس از سلاطین اوردہ
 یفتہ داشت از میان بروانستہ تمامی اوز بکیتہ طوق فرمان برداری او برگردن گرفتہ
 و استقلال و غلبہ خیول و از وہام لشکر توجیح پنج و خراسان کردیدہ بعضی کوتاہ اندیشانی
 تہ درین سال رفتن خراسان را مصلحت نمی دیند چون حضرت اعلی شاهی ظل العالی شہابین
 پروانست را بصید مملکت خراسان در پروان آوردہ بودند اتفاقاً چنان سخندان پست بہستان
 پیشین فرمودند بعد از اجتماع عساکر طرف فرجام سلطنت پناہ حاجی محمدقان از استرآباد بجا
 ہم روانہ فرمود حضرت اعلی بنیوزمی و اقبال از بسطام کج کردہ از راه جابرم روانہ شدند
 بل این احوال بخاطر انور خطور کرد کہ یکی از ملازمان جان نثار رکاب اقدس را بر سہم سوار
 بداموسن خان فرستادہ کتابی مشتمل بر نصاب شفقانہ و سخنان دلپذیر یاد خواہند بود
 بسیار قلبی فریاد روح اللہ بیگ ذوالقدر بسا دل محبت را مستقد این خدمت فرمودہ کہتوب
 آمد خلاصہ مضمون آنکہ چند سال است کہ او بعزم ملک ستانی ہمہ سال بطرف خراسان فرست
 بر بخت آنکہ مارا در عراق و دارالمرز بعضی گرفتار بہا بود او در ہنگام فرصت شہر مقدس
 فی الحال خراسان را متصرف شدہ در تخریب سایر محال تک و دومی نمود ہر تہ کہ با تازہ روی ما آقا
 عراق متوجہ خراسان شدہ راہ دور و دراز طی نمودیم او مقابل عساکر منصورہ در نیامدہ و بار
 بر اختیار مینمود و باین بہادرتیک بود کہ پدرم بادشاہ استخصت مقابله و شاہ قزلباش فرستاد
 آمد و شد ولایت خراسان از عبور لشکر طرین پامال سم ستور و رعایا و زیر دستان آوارہ
 مان شدند حال پدید بر گوار عالم فانی را در خارج نمودہ سلطنت ماوراء النہر و ترکستان و بلخ و بخارا
 الاثر او ترا گرفتہ افتد او و نبی اعظام رادف نمودہ او را منازعی نہاند و کمال ممکن و استقلال یا
 ز یکہ بلخ و فرمان بردارند با بجزایری استخلاص ملک موروثی خراسان کہ بہت تخریب
 تعالی تاورین مرتبہ استراوان دست زدہ معاہدت برگزید دولت ممکن نیست
 اولی آنست کہ دست از ملک خراسان کہ قبلاً اہل عراق موروثی سوار

برسند خاقان ز قلیه شه ایران | تاریخ جلوسش شهبانها در خان

بدرگاه آستان جایش پوخته مرجع و بآب سلاطین کا سگار و خواقین زوی الاقصدار بوده اگر چه
دو سه سال و آن دولت ظفر مال چون هنوز اختر نخبه ایران در حقیقت بال بود بعضی کرده
که در لوحه تصدیق شده بود و بجز ظهور آمده اما بتوفیق الله تعالی زمان او بار سپری شده ریاض
ملکت از رشحات سحاب لطف الهی حسن اهتمام بادشاهی تازگی یافت فی الواقع بی شائبه تکلف
سخن پردازی اگر بیدیده به بصیرت مشاهده شود که در نخبه آثار این تائید یافته حضرت کردگار
کارنامه سلاطین زمان و دستور العمل و نشانان فیض الشان مست موافق و مخالف بعد از آن
شاه بیت مکان بر وضع رضوان چون در ملک ایران پادشاه صاحب شوکت و سلطنت نامه
پادشاه توران و نون کار و روم حوضه میدان را خالی دیده دست تصرف بر ملک خراسان از
در از نموده این ملک را در قبضه اقتدار خود در آورند از ابتدا ای جلوس بر سر سیادت
استخلاص مالک محروسه از دست مغلوبه مکنون خاطر خاطر پادشاه حجاب بود لیکن ز آنجا که امرای
از دستها بخود سری بر آمده هر یک دم از استقلال و استبداد می زد و استیصال دشمنان عالی
استخراج ملک از میکانه در نظر ارباب عقل و کیاست مرتبه بجهان داشت لاجرم چند سال در قلع
ارباب عناد و نفاق مصروف بوده مشاغل عظام و پیش آمده چون اکثر مهات مالک که در حوزه
اولیای دولت بود حسب الله فیصل یافت داعیه استرجاع ملک از دست مغلوبه که از دیر باز مکنون
الوام پذیر تصمیم یافته در تهیه اسباب یورش خراسان بودند که خبر فوت عبد الله خان رسیده
در خوار خیل از وی پذیرفت بعزم درست و طالع میمون در سیوم ماه رمضان المبارک سال
ساعت سعید بود و از دار السلطنت اصفهان بیرون فرسوده متوجه منزل مقصود شدند
پادشاه خوارزم و عرب محمد سلطان ولد و نور محمد خان بن ابوالفتح خان والی مرشد شاه خان
از دولت سپاه عبد الله خان از ملک موروث بر آمد بسیار دولت بهایون استقلال
که در شهرن بودند چندین ستم در آنجا ظاهر فرجام بود در خلال این احوال

ارات فتح و فیروزی و علامات نصرت و بهروزی نمایان شدن گرفت و لایث یثابا پور بصره
 ولیای دولت قاهره در آمد احمد سلطان نامی که از نزا و سلاطین اوزبک و اوقی آنجا بود
 ز قریب وصول موکب هایون پای ثباتش از جای رفته بلازمست فاسرگشته افواج اوزبکیه
 متفرق شده حکومت آن ولایت بمیرزا احمد سلطان بیات مغوغش شد ریات اقبالی زکالیوش
 ز راه جوستان و جور متعاقب فرما و خان و امر که مقدمه الجیش بودند بجانب مشهور مقدس
 بحرکت آمد چون موضع استامین انجان سقان محل نزول موکب هایون گردید نمیمان زجا
 رخ و خان و االی مشهور مقدس رسیده خبر رسانیدند که عبدالموسن خان و االی توران چون بعد
 ز استقلال والدش در امر سلطنت استقلال تمام یافت بار اوده انتظام مملکت بسبب بلخ روان
 شده بجهت اشتداد گرمی هوا شب کوچ میکرد و در وقت سواری ایشک اقباسیان و سفادلات
 ایل خدمت و مقر بان یک تیر پرتاب بیشتر امر او چرکان و سائر لشکریان یک تیر پرتاب پسته
 را و در میان جلو داران و دوسه چهره خدنگاران و چند از نژاد و سطر بان طی مسافت می نمود
 پس از شبها که از پهلوی و می میگذاشتند خضد الصده بهادر میر انور عبید الله خان و محمد علی بهادر خلیفان
 در یوار پشت آن دیبه در آمده در کنار راه پس و یوار نشسته کمانها بر سر جنگ آورده انتظار
 در و او داشتند بعد از آن مردمی که از پیش میر و ندگذاشتند عبدالموسن خان با چند نفری که
 همراه بودند چون بجاری کین گاه رسیدند هر دو در روشتنای مشعل نشست کمانها از فضل
 تیر بردند و رسیدند خطا نشاد و از اسپ غلطیده ایشان با شمشیرهای آخته بر سر او رسید
 مشعل از آن مشعل را رنجیده گردیدند و سطر بان تاریک بودند از شیم شمشیر سرخو گردیدند ایشان
 الفور سوار احد کرده سوار شده رو بخارا آوردند از سنج این ساخته فتنه و آشوب عظیم در میان
 رخ داد از لشکریان خود کرده شدند ملازم قدیم عبدالموسن خان و امرای بلخ از
 از آنجا توانستند بر داشتند و روی تو جبهه بلخ آوردند و امرای عبدالموسن
 لذت نمودند و بخارا بازگشتند چون کسی که شایسته سلطنت بود

این دو در مان ست باز داشته در مقام اتحاد و الفت بوده باشد مانیز جهت جمعیت و اتحاد
 و آسودگی بیچارگان خراسان بمضمون الماضی لایذکر عمل نموده بساط نماز عت و انتقام را
 در نور دیده پاو در مقام محبت و دوستی الفت باشیم و در استقامت امور دولت او سعی نمود
 بهای لشکر معاون و مددگار باشیم و اگر غنچه خفالت در گوش مصلحت نبوش نهاده ابواب دوستی
 مسدود گرداند و در مخالفت و عناد و لحاج و اصرار نماید و بطریق سالهای گذشته در مقام کفر
 و بی ایمانی بوده باشد و از عیار فرار که در هنگام استقلال اقتدار پسندیده عالمیان نیست بل
 تواعلی بای و معرکه مردانگی نهد که دیگر گنجایش بهانه نماند و در هر محل که مصلحت داند تلاش
 فرمایند که سالهاست که در آرزوی آن هستیم واقع شود تا عایا از عبور و مرور هر دو لشکر خلاصی
 بیابند و الا دانسته باشد که ما ملتفت بویرانه قلعهای خراسان نشده بتوفیق الله تعالی هستیم
 نیز گام را بعزم رزم آن عالی نژاد در حرکت آورده تا بلخ و بخارا سخنان بکران باز نمی کشیم و خدای دانند
 که از آسیب لشکر قیامت اثر در آن دیار چه طوفان بلا خیزد و این ابیات در آن نامه مندرج گردید

| | |
|---------------------------|-------------------------------|
| که ای وحش خاندان کهن | ز من گوش کن عاقلانه سخن |
| مذارم تمنای آن مرز و بوم | که آرام به بلخ و بخت ساه بجوم |
| که این لشکر کینه و ریشمار | گذارد آرد و جانب آن دیار |
| شود مال تاراج و مردم اسیر | و بالی چنین چرا بگردون بگیرد |
| سخن نشنود از گفت من هر چه | بدین ماجرا پیش ازین در هیچ |
| اگر ملک موردوش مال سپری | جز در ابدانش کنی به پیری |
| نخدا هم ماوه خراسان زمین | مکن تنگ بر خود جهان بخشن |
| که تا بلخ پانصد و ماندتو | چنان ملک زخنده ماندتو |

روح الله بیگین ساول محبت او و القدر را که حال مکتوب مذکور بود و از
 سخنان حکایت مشهور مقدس در برکت آمد چون کالیوش محل نزول سیاه دریا در

فر رسید که فرادخان باد دهر کس از شکرتز لیاش به سجد رسید ابوالمجدنی ازین خبر سر اسبیه
 نشسته مجال توقف و قلعداری نیافت اوز یکیه غم و گامنه طریبه الاحوال گشته اراده نمودند که شهر
 غارت کرده بجز طلای خراج مبارک حضرت امام میل سر کنند و آنچه جوئی و زیور در آستانه موجود گشته
 شهر را خالی بکنند ابوالمجدنی از یکیه را از حرکت متقاعد ساخته از یکیه در همان شب ندیمی کوچ کرد
 براه خسرس بطرف هرات راهی شدند نزد فرادخان باستماع این خبر همان ساعت کوچ کرده پیشند
 مقدس آمده داخل شهر شد حضرت اعلی شاه سی ظل اللهی از ورود اخبار بجهت آثار که از غلطای
 ایزدی بوقوع پیوسته بود و متوق اوراک سعادت طواف و زیارت آستان ملائک اشیمان
 امام الحین و الانس که مقصد اعلی و علت غائی این پوشش بود سجدات شکر الهی بتقدیر رسانیده
 از آنجا کوچ کرده در کنار رودخانه طوس نزول اجلال واقع شد فرادخان و امرا و اعیان
 استقبال موکب هایون آمده در طوس مسجد اشرف مشرف شدند حکم شد که فرادخان و امرا
 پس بپشت رودخانه شوند و آن بلده فخره را تصرف او آورند و هنوز اخبار سلطنت دین محمد خان
 و جمعیت اوز یکیه و قرار و ادخا او چنانچه واقع بود تحقیق آنجا میدهند روز دیگر احرام طواف مرقده
 مشرف حضرت امام ضامن ثامن مطاوف ملا و اعلی مست لبت روانه شدند چون ششده عالم افروز گنبد
 مبارک که محیط تجلیات انوار الهی است خورشید شمال درخشیدن آغاز نهاد بشکر از این عطیه بزرگ
 پیشانی مسکنت بجا کساز بسوزند و با جهاد عثمان خلاص عالم نیاز مندی برهنند پا و کلاه پیشانی طی
 مسافت فرسوده زبان حال شاه بنمقال مترجم بود

| | |
|--|---------------------------------|
| شکر خدا که از بند بخت کار ساز | کامی که خواستم ز خدا شد میسر |
| آن دو استی که می طلبیدیم از خدا | عاصل شکر از عنایت حق در برابریم |
| <p>ملتمس عبدی علیه تقدیم لازم دعا و زیارت بجای باغ شریف برده اولیت آن سنده کار آن مرتبی تفویض یافت سر روز در آن بلده حکم خست اقامت انداخت بود آن خان با قصد نظر از امراء عظام و ملازمان رکاب اقدس همراه لور محمد خان بجانب</p> | |

در بخارا نبود و ناچار سلطنت پیر محمد خان که او را شاه گویند و او را بکار آمده از بلاطم امواج بحر
 غضب عبدالمومن خان یکبار افتاده بود راضی شده اسم سلطنت و خانی بر او اطلاق نمود
 خطبه و سکه بنام او نمودند و او را به بلخ رسیدند بعضی اراده نمودند که پسر عبدالمومن خان را
 دو ساله است بجای پدر در بلخ بادشاه کرده الکا و مملکتی که در تصرف عبدالمومن خان بود و آن
 همچون تاسر حد قزلباش ضبط نمایند این رای مستحسن نیفتاده اراه داشتند که جانی بیگ سلطان
 خواهرزاده عبدالمومن خان از جوس بر آورده امام سلطان بلخ و خراسان را
 در قبضه اقتدار او نمودند بگری برین کنگاش نموده از تقدیرات ایزدی زوجه عبدالمومن سلطان
 بر او عبدالمومن خان که بعد از فوت او بچهارم عبدالمومن خان در آمده بود و یک دختر از عبدالمومن
 در چهارم عبدالمومن خان بود الکارا نمغنی نموده در شیش سفیدان عرض کردند که چون پسر عبدالمومن
 طفل است و دیگر از دو مان سلطنت کسی نیست الا علاج بسطنت بجهت خواهرزادگی ارضی شده ایمان
 باقوی عظمی گفت از دو زمان بادشاهی شاهزاده قابل و سزاوار سلطنت هست ایشان
 نبودند گفت شوهرم عبدالمومن سلطان پسری از جاریه داشت عبدالمومن نام بجز از شوهر چون
 فوت شد من او را می قلمت نمودم و از خونت عبدالمومن خان که کمر قفل اقربا و بنی اعمام بست
 من او را تا غایت در لباس خزان پرورده نگاهداشته ام بافست ایشانرا بحجب دست و پا
 بگری شنیده بودند که عبدالمومن سلطان را پسری باشد آن مخدومه بعد از آنکه این امر قسم داد که
 نماید همان ساعت او را بلباس بلباس و کور ساختند و اسم خانی بر او اطلاق نموده بر سر
 نشاندند در چند روز با سلطنتش از نیرنگی زمانه در نور دیده سلطنت با بر اجماع خان
 با بجز از وقوع این واقعه هرج عظیم در او زکبیه وقوع آمد و ابوالمحرانی حاکم مشهور
 آمدن لشکر قزلباش و کشته شدن عبدالمومن خان در بیست و نهمین نیشابور خبر
 پانی در شبکه اضطراب افتاد و بچو است که بوازیم طلوع پرده اخته دناوتی که شخص شود که
 خبر از کشته شدن او را بدست نمود در این مملکت کشته درین مملکت بود که از قلمرو

و موکب هایون ستای ازین خیمه مشطرب شده و بجانب راستی باز گردیدیم و نیز بارگشتن از ایجا
 باورگیر رسد بدین اضطراب از راه پیشه فلعی ازین باز آید و شک نیست که رید ز به ده ستمبر و ک
 را و ضبط مشهد مقدس و آنحد و در عاج از بهرات بیرون آید و در استحقاق را با جمع ک
 زیون داشته باشد گذشته نوحی که اسپ کوتل داشته باشد ایله از نمودن بهر و زمان طغی
 و مقید بآمدن لشکر که مان نشد و بایله از بر سرایشان از رویکردن بهر استقامت و قلعه بند می
 انشا الله تعالی اگر خدای خواسته باشد و تدبیر موافق تقدیر باشد مثل سنت که محاسب المکنه
 تمشیت پذیر و جمیع عقلا و ارباب راقی انیمه بر الیسنده و داشته خلی غور قومی بغیر مدعا
 نوشته فرستادند که بقاعده که مذکور شد بیک منزل بازگشته مترصد موکب بهایون باشد حسب
 عمل نمود بیک منزل پس نشستند و کس زواله و روی خان و گنجلی خان که باشک فرارین کرد
 و طبعی مدد و اخلال نکامی خراسان شده بودند فرستاد که مقید با ورون لشکر نشده نمود با

اسپ ایغار داشته باشد جریده ایغار کرده و در حدود غوریان خود را موکب بهایون
 جناب اعتماد الدوله حاتم بیک وزیر پادشاه علی سلطان میر حکیم سارک که
 گذاشته که با استگلی کوچ کرده می آمده باشند و در وقت پیشین روز یکشنبه
 سوار شده بر پیله نونی قاید اقبال بهمنان فیروزی و اجلال بایغار و وقت
 که یک منزل ز قلعه باغندلیس مدد بود موکب بهایون پیوستند
 خود را گذاشته با جمعی که اسپ ایغار داشته ایغار کرده
 بجای موکب بهایون مسافت سه روز راه در چهار روز
 سالار بهرات که چهار فرسخی شهر است بمخالف
 بهایون در زیباط پریان محاربه اتفاق افتاد
 بعون عنایت الله تعالی در فوق بر
 مدین فرید و خان و امیر ارادت

بخوان نزار دو
 در دو موکب بهایون
 چنانچه یاد محرم الحرام در حویله

بخوان نزار دو
 در دو موکب بهایون
 چنانچه یاد محرم الحرام در حویله

نسا و ابو و فرستاد و ملکیت بر رویش و را بدست آورد و بارالیه پیازند و در بیت و
 شهر فریخته از شهید مقدس بیرون فرموده چون بجای رسیدند در آن منزل محمود بیگ شام
 که در شب هرات بند رفته بود از هندی بازگشته هرات آمده از جمیع احوال آنجا واقف بود از
 حالات جرداد عرض کرد که این میخان بیعی دل در سلطنت خراسان بسته که آسان دست
 از آن نمیدارد و حال او از ده هزار اوز بک جزار و سه هزار از هزار جات قبائل بر سر او جمع اند
 شنیدن موکب بجایون شاهی بدین مقام اطلاع بخندار و گمان دارد که هنوز در حد و بسطام اند
 مقابله و قتل فریاد خان و امرای نظام که در پیش رفته اند و در و بعد از آنکه وصول موکب بجای
 نزد ایشان تحقق کرد و او را تقدیرت مقابله داشته باشد باقی سلطان با و سه هزار کس در قلم
 گذاشته خود به هزار را التهریر و واکه شکستیم نموده خراسان آید چه چه قطع تعلق از خراسان می
 و سنجید که باسانی ملکیت از دست ندهد چون بر قول او و توفیق و اعتماد بود حضرت اعلی مترو
 و متفکر گشتند که چه تدبیر اندیشند که نتیجه حصول مقاصد باشد از الامام ربانی تدبیری بخاطر اشرف
 که موافق ثبت صحیفه تقدیر آمده صورت مطلوب بر وجهی ظاهر که نشود بین این مقال اگر بعد از
 بر احوال هرات ارکان دولت قاهره را طلب فرمود بر زبان الامام بیان گذرانیدند که جمعی کشته
 لشکر اوز بک در هرات اند اگر فریاد خان و امرای پیش رفته اند پیشتر روند اوز بک تیر اندازان
 بخاربه می نمایند و این یعنی لایق دولت قاهره نیست زیرا که با و شاه ایشان همراه است و بخار
 و ثبات قدم ایشان در معرکه که با و شاه همراه باشد نسبت بخار به امر او و جواران نمیدارد و تحمل
 که چشم زخمی بسپاه قزلباش رسد و موجب دلیری احد اگر دو آن گروه را اگر تار سیدن را با
 نصرت آیات بتوقیف امر نمایم اوز بک تیر تیریه سبب قایاری پرداخته لشکری جزار گذاشته
 با و را التهریر و هم می امره قلم رسد بنا بر حکام قلمه و متعهد و قلمه ای می عمل که
 کند بخاطر چنین خطوری نماید که کس نزد فریاد خان فرستد که این منزل بازگشته او را
 جانب عراق و آذربایجان خبر متوجش بر سیده که رو سید هرات از فرصت کرده به

سان پنداشته بودی شعله غضب و سخت و سپیدار در کافران خورشید زبانه کشیده بود در حیرت خود
 رخ ابدار انطفاف نمی پذیرفت صیحات آن روز که همیشه میبرد الحرام بود طایفه شکر قزلباش ظاهر شد
 بن محمد خان چرچخی و جو افغان و بر افغان بر آرد و باقی سلطان بر آردش بر او میرزا عجب داند
 نقطه و حاجی یلیا حاکم هرات در دست راست و بلخی ام اور دست چپ و قون گذشت دست مرکب
 بهر گاه از جانب قزلباش غلبه شکر با اخذ فریاد با انیر با شکر قزلباش و باقی است با تمام لشکر
 زلباش گمارند و خود یکبار نفر از یک جوانان گزیده اعتمادی کرده گرفتند و دست چپ ایستاد و شکر
 رموده بود که اگر لشکر او نیک غالب گردد و اگر غلوب این بزرگس از و بعد نشوید و رای است
 بلال چون پیل سالار رسیدند از حرارت هوا و شدت ایفغان اکثر اسپانها و به دنده از طلا زمان
 کتاب آقدس زیاده از سه چهار هزار کس و کسب بایون رسید و با قشون نوری و خان و امر آ
 چرچخی بدو هزار نرسیدند که بر عنایات الهی و اقبال بادشاهی کرده فراموشان و در افغان خان امر
 چرچخی را با چهار پنج هزار کس پیشتر فرستادند و قول بایون بود و اقبال را نشانی یافتند و در میان غلامان
 دست راست و دست چپ هر یک در محل خود قرار گرفتند و چون در باط پریان تلافی فریقین و می دانه
 چرچخیان هر دو گروه بیکدیگر آویختند غازیان غلام تیز عنانی کرده بیکدیگر کی بصورت اجتماعی خود را
 بمخالفان زده چرچخی او نیک را منهنم ساختند و تمام لشکر بوس مردانگی و آوردن سه و اختراص
 روی بخالفان آوردند چنانچه بر سر فراموشان کسی نمانده بود باقی سلطان چون ان تمام لشکر چرچخی مشاهده
 نمود با لشکر جوارحار جلواند اخت جنود چرچخی قزلباش تاب صد سه آن لشکر تیار و در بازگشتند و چون
 فراموشان علی که علامت سردار لشکر است همراه داشت لشکر پان چرچخی در حرکت فراموشان راه نیافتند
 که بر سر او جمع شوند و از بکته که هجوم آورده بود راه ان تمام هم پوده شکست فاش خوردند چنانچه شکست
 لشکر قزلباش بقول بایون رسیدند نزدیک شد که وجب بر هم خوردگی قول گرد و فراموشان
 با چند نفر در میان معرکه مانده خود بسیار حیرت شد و در انشای کرد و فرزندم دارگشته طریق ان تمام هم پوده
 بین الاقران تحت زده گزید و بد نام ان تمام شده و چهار فراد بر چرخ روزگار او نشست چون حرکت

مذکور شد در میان او زبکیه شایع گشت اورا از فکر قلعه در تریه جدا سباب قلعه درونی انداخته بعزم
استیصال ایشان پیش آمده بجوالی پل سالار خرو آمده بود که شب یکمی از اعراب که حضرت
اعلی شای را و حضرت اعلی باور سرین دیده بود آمده وصول موکب همایون شاهی خبر داد و
از کیفیت و کیفیت شکر پرسیده گفت اندک مروی یا حضرت بودند آنکه کوزلباش از عقب
بلافاصله می آیند امر او ریش سمیدان کشاکش بیان آورده راضی بجاریه کوزلباش نمی شدند
و صلوات دیدند که بازگشته بهرات رویم و نامه دوستانه باین مضمون قلمی نموده اعلام نمایم که بعد
الله تعالی در حسن و اذیت حضرت اعلی و بین همت ایشان از تساهل و استیلائی عبداللوی من
و اذیت حاصل شد و امرای اوزبکیه طوق فرمان برداری این محب بر گردن جان نهاده اند
اکنون سخن همان است که عرض شده خراسان بجز زمان تعلق دارد مروی توجیه باور الهی که هر
آورده دولت این سلسله است در ایام مشهور مقدس و نیشاپور و قالیع بعضی محال را که خالی کرده اند
ایستادین وقت بردن خانه کوچ متعذر بود و بکیه بر عنایت و الطاف شهر باری و مروت
خود را بکار نیندازان و اهل و عیال خود را و اعیان اوزبکیه را که آزاد قلعه بهرات گذاشته اند
و بیایان سلطنت پیچیده ایم هست در بیخ نفرین کرات الله تعالی بدان عرض حاصل تبصرند
باید کسی بفرماندهای حضرت
دین محمد خان در چاه
سپهرین بهرات و سایر محال خراسان از فرمان آنحضرت منحل نخواهد بود
چاپ آوریم و محاربه بابا و شاه کوزلباش صلا لائق دولت نمیدان
نزدیک رسیده اگر امشب کوچ کرده روای پسندیده است اما وقت بسیار تنگ شده قوزلباش
فرصت نخواهد شد که اسباب قلعه داری آماده و بر آوریم نصف شکر بر آگنده میگردد و در شهر آقا
میگردد و بهتر آنست که مرزانه روی بمهر که کارزار در او اند نشویم و بی جنگ و جدال گرفتار
شکست یافتن از باد شاه بزرگ عالییشان عیب نموده بهر حال بگویم نمود و المطلوب و اگر
نسوب نگردد نامچارتن بخار به در و او در مجادله دین محمد خان کینزله
اوزبکیه سبب است اگر چنین
از غایت چیزی در مرزانه

پیش که پیشتر در کتاب مکتوبه با یوز و بود سستی با آن طبعه در نزد پسر پادشاه فیاض از نمایان افغان که آید
 به ادرت پیش بر آنکه با یوز و بود از صدر زمین برین بود و پیاد و چوبی فخر به پادشاه را بر خاک بالک انداختند
 چون قضا کرد او بار بر فرق دین محمد زان بکینه بود و شنه آن که بران باز کشیده پیش آمدن ایبری نبود
 کرد خون بود و پشت بران کرد و استیاریان در می از سحر به بر تافتن حضرت اعلی خود است که در
 نفیس بهایش حربه گشت با دین محمد خان در آید و باقیه آن اورا بدست آوردند طاعت و کعبه بخوان
 رسید و از جانب او بخوانم آورد که فوری بود که پیشتر در شقیب است از اجمت شرت اعلی از
 زاده متصرف گشته صبر کرد که به نول و رسید. اما قاضیان دست از تعاقب باز نداشتند
 بسیاری از بهادران را بر خاک بالک انداختند و بین محمد خان نه سنات یافته از سحر که بد رفت
 لوران جنگ کردی که در سملک طلا مان حاضر است و نشست میگفت که سن بین محمد خان نه خرم زده ام
 طاقتی اش افتاده دیدم که بی از بهادران طاقتیه از سر خود به در نشست و به سر او نهاد و در پیش
 میرفت دانست که سر دارش که راست و آن طاقتیه را یکی از خازیان برداشته از او زبان
 مید و نفر تصدیق نمودند که طاقتیه خانست و چند دیگر قبول نه داشتند. این دینوی را که از
 طول بیگ قبول نمی کرد و پیراوه طائش بهال بیگ نامه او شایع بود میگفت که بین محمد خان اسن
 زخم زده ام مسعود و اوراق گوید از مولانا ابراهیم مشهوری که سابقا از نسوبان میرزا ابوطالب غوی
 بود و وقت از بکته بهرات افتاده نشی میر قلی با کوکلتاش و بعد از آن نشی بین محمد خان شده و مجلس
 نکاش راه یافته بود و خصوصیات احوال و بین محمد خان و شرح جنگ مذکور بنویس بر بخر پو پست از و
 اطلاع شده میگفت که سن همراه زبان بودم در وقت که بقصد قول بهالیون رانده در میان بی تار
 بیرون آمد مشاهده نمود که اندک مردمی ایستاده اند و از دور سیاهی بنظر در آمد بهادران انصو
 در ایست بهالیون شاهی است که از دور سیاهی می نماید از حمله و لیرانه آن جماعت و مشاهده آن سیاه
 محبت هر اس و در و لها افتاده میان او زبکیه و اما لیقان که همراه بود محمد عثمان او را گرفته عرض
 بود که مردم شکست خورده لشکر قریب بشهر رسیده اند و پس پیش را در میان میگنند و یکس با

مشاهده نمودند که فرهاد خان و امیرامیران و پسران منزه شده شکست بر شکر آذربایجان افتادند
و قورچی باشی و امیرامیران عظام و غیره چنان در غلار از دست راست و دست چپ را نخست محاربه دادند
حسب الامر اعلی بیدارند انداخته رفتند از ان طرف نیز لشکر هزاره بر افتخار بهر که کارزار رفتند
سپاه بیکدیگر آمیختند که در هر که نبرد و نفاک نیز که در رسید اگر چه اکثر از نیکبیه و سائر روز از وصول
ظفر قرین شاهی و اوقت شده دل از دست داده بودند و اما پامی ثبات و مستحاطت و مدینه جنگ
مروان نمودند آخر الامر از حدیات و لیرانه و لاوران که از فلول هالیون در رکاب اقدس بجنگه
شده بودند نیز لزل باحوال اوز بکبیه را و یافته از سبزه و آذربایجان آمده و روی بانترام نهادند
ظفر فتح و غیره بر ناصیه احوال غازیان جان نثار و زیدین گرفت و بین محمد خان که شکست
اوز یک مشاهده نمود و بیکهزار نفر برادران تامی که همراه داشت از طرف دست چپ که مقابل قول
هالیون بود بار آورده اند خود را بر فلول هالیون اندیش را اند و از کثرت کرد و غبار مشاهده
نمودند حضرت اعلی با بعضی از سقریان و ملازمان رکاب اشرف که کد ابیش و ویست نفر بودند
ایستاده که سلطان علی سلطان چکنی ولد بوداق خان با بعضی دلاوران که پیشتر در رکاب هالیون
بودند ملاحظه نمودند که از میان فی آری که در ان حوالی بود طلوع شکر نمایان شده برق کلاه خود
و خفتان درخشیدن گرفت حضرت اعلی خبر داد ملازمان رکاب اقدس از کثرت شکر خجالت و تلبسته
مسعود اندیشیده بقدر پریشان خاطر گشته حضرت اعلی از نمعنی اطلاع یافتند فوراً است و است
که بین محمد خان است که بعزم نبرد هالیون آمده در کمال شور و سرواکی بلازمان رکاب ظفر انتساب
خطاب کردند که چه ایستاده اید از هالیون اندیشیده مروانند قدم در کارزار نهید که هر دو یکنه

پانزده کافی و چنانکه است که در ناموس شده باشیم

| | |
|--|-----------------------|
| بیاننا جهتن گشتن و همیم | بها و اگر فرصت بدستیم |
| چنین مسود شد که اول کسی که از جوانان تفر با ش اسب و جایزید بهادری از بهادران و نیکان را انداخته علی بیگ میر سطار ولد احمدی قاکرا از بهادر استا جنو بود و پیشین یک یک از بهادران | |

سعادت و اطفال و عورتان همراه داشتند که از آنجا حق فرمودند و لشکر را در سرخیان فرود آمدند
 درین معرکه از عساکر منصوره کسی که نام و نشانی داشته باشد بخیر از وی بیگ یوزباشی استایط
 فاسم بیگ جلو دار شاملو ضایع شد و عدد کشتگان تزلزلهاش بصدافتر رسید ایلی بهرات و میران
 فیایل و هزارجات قچاق و تیموری و ظاهری و جمعی دیگر بلازمست اشرف سرافراز گشته تباطقات
 شاهی اختصاص یافتند از ایلی خوریان خواججه جلال الدین اکبر جمعی را با خود متفق ساخته پیشتر از
 وصول موکب هالیون بر سر قلعه خوریان مده شایتم بیگ کلمه حاکم آنجا را محاصره نمودند و جمعی تزلزل
 لازم آن بچایان نیز حسب الامر بدان خدمت مامور شده بودند شایتم کلمه و برادران و چون از
 عتاق حالات خبر یافتند چاره بجز فرار نیافته خود را از طرفیکه مردم کمتر بودند بیرون انداختند راه
 را بر پیوند سپردن میان خبردار شده و اتفاق کرده جمعی کثیر از اوزبکیه عثمانی دیگر فتر شدند شایتم کلمه
 چند نفری بدر رفت اما چون او باربان طائفه روی آورده بود شایتم کلمه زنده در دو بار بسرفالین
 رسید بخواستنی اجلا از تلکای شیرین کام کرد و اشتبانی رسید بی مجابا چنان مطراقی بر سر او زد
 از آسیب غلطیده بر خاک مدلت افتاد و یکدیگر ساختیم بوشل قتل و بیهوا جان قایلین رسید و اول
 شناختند بوشل مقید کرده اند در بهرات بنظر اقدس آورده درین اثنا خبر گشته شدند من بچایان
 رسید تحقیق پوست اما طریق گشته شدن او که به چرخ واقع گشته معلوم گشته جمعی گشتند که در معرکه
 قتل رسیده و جسدش میان کشتگان بوده که در آن بی رود افتاده اما آفرین و اولانا ابراهیم شایتم کلمه
 پوست و گفته بود که تا چهل دختر آن همراه بودم متانی این قول است و آنچه بخت پوست است
 چون بحوالی مار و جان بیاناتی قایمی رفتند که خدای بخت او بود ساند چایم مذکور از حال او
 خبر یافته بر سر او آمده کار او را تمام رسانیدند القصد در بهرات بخت بسیاری آخرت کشید و رفت
 خدا او را در آب مرغاب انداختند حضرت شایتم کلمه بی شکرا از عطایای الهی که درین حال خیرال
 شتر بود و موازی کیصد تومان عراقی ابریم رهلیا و تجرید وزیر وستان عراق بصدق بود و به
 میرزا علی بیگ که از ابریم رسالت بی جنبه وستان از ستاره کتب صداقت اسلوب